

# کلام خاطره زنده آفریقا

نوشته احمد هامپاته با

کسیکه از روایت در تاریخ آفریقا سخن میگوید در واقع منظورش روایت شفاهی است. هیچگونه کوششی برای نفوذ در تاریخ و روح ملل آفریقایی ارزش نخواهد داشت مگر اینکه بر میراثی از همه گونه دانش که در طی قرون متمادی با شکیبایی دهان پدهان گشته و از استادی به شاگردش منتقل گردیده است متکی باشد. این میراث هنوز از میان نرفته و در خاطره و آیین نسل از امانت داران بزرگ که می توان آنها را خاطره زنده آفریقا شمرد باقی مانده است.

برای برخی از پژوهشگران مسئله ای که وجود دارد دانستن این نکته است که آیا برای شهادت دادن از وقایع گذشته میتوان بروایات زبانی همان اندازه اعتماد نمود که به مدارک کتبی؟ بعقیده من طرح مسئله بدینسان درست نیست. مدرک، اعم از کتبی یا شفاهی، در نهایت امر چیزی جز یک مدرک نیست و ارزش یک انسان را دارد. ولی آنچه در وراء خود مدرک مورد بحث است ارزش زنجیر انتقال است که انسان حلقه ای از آن بشمار می آید و نیز امانت داری حافظه انفرادی و دسته جمعی و بهایی که در یک جامعه معین نسبت بواقفیت قائل میشوند؛ خلاصه پیوندی که در میان انسان و کلام وجود دارد.

در جوامعی که دارای روایات زبانی هستند نه تنها وظیفه حافظه مهمتر و گسترده تر است بلکه پیوند میان انسان و کلام از قدرت بیشتری برخوردار است. در جایی که مدرک کتبی وجود ندارد انسان با کلامی که بر زبان میآورد پیوند حاصل میکند، و بسویله آن ملزم و متعهد میگردد. در چنین جایی، انسان بمنابۀ همان کلام خودش است و کلامش بر آنچه او هست گواهی میدهد. حتی همبستگی جامعه بر ارزش و احترام بکلام استوار است.

در سنن آفریقایی، دست کم در سنتی که من می شناسم و مربوط بسراسر مناطق علفزار واقع در جنوب صحرا است، کلام علاوه بر یک ارزش اخلاقی بنیانی دارای جنبه مقدسی بوده است که با منشأ بزدانی آن و نیروهای مجبولی که در آن بودیعه نهاده شده اند بستگی داشت. از آنجا که کلام عالیترین عامل جادویی و بزرگترین حامل «نیروهای اثیری» تلقی میگشت از اینرو دستکاری آن بدون احتیاط انجام نمیکرفت.

بنابراین عوامل بیشماری اعم از مذهبی، جادویی و اجتماعی دست بدست هم میدادند تا امانت در انتقال روایات شفاهی حفظ گردد. برای نشان دادن مقام واقعی روایت شفاهی آفریقایی و در حقیقت برای روشن ساختن آن از درون لازم بنظر آمد که در زیر بمطالعه کوتاهی درباره آن بپردازیم.

هر گاه از یک متخصص واقعی در احادیث آفریقایی سؤال شود که روایت شفاهی چیست، بی شک دستبوی خود را گم میکند و نمیتواند که چه پاسخی دهد. شاید پس از یک سکوت طولانی جواب دهد که روایت شفاهی عبارت از یک دانش کلی است و بیش از این دیگر چیزی نگوید. واژه روایت شفاهی در واقع چه مفهومی را در بردارد؟ حامل چه واقعیتها و انتقال دهنده کدام دانش است؟ چه علومی را میآموزد و انتقال دهندگان آن چه کسانی هستند؟

برخلاف آنچه برخی از مردم ممکن است تصور کنند روایت شفاهی آفریقایی تنها به قصص و افسانه ها و یا حتی بداستانهای اساطیری یا تاریخی محدود نمیکردد و بعید است که بتوان شاعران و نوازندگان

این نیز شمریفاتی (شعور مثبت راست) که توسط قبیله

دوله در زیر ساخته شده نماند از قدرت کلام بشمار میرود. اهمیت سنن و روایات شفاهی را در تمدنها و فرهنگهای آفریقایی هرگز نباید توان بطور بارز و برجسته نمایان ساخت. در این قاره، میراث فرهنگی یک قوم که از مجموعه دانش و اطلاعات مربوط بطبیعت و زندگی، ارزشهای اخلاقی جامعه، مفهوم مذهبی جهان، شیوه تسلط بر نیروهای اسرار آمیز انسان و نیز اسرار آشنایی با حرفه های گوناگون، شرح وقایع گذشته و حال، سرودهای مذهبی، افسانه و شعر تشکیل یافته، بسویله کلام از نسلی به نسل دیگر منتقل میگردد. امانت داران این خاطره دسته جمعی نیاکان و یا افراد قدیمی هستند. از اینروست که گفته شده است: «هر بیرمردی که می میرد گویی کتابخانه ای میبوزد».

پس در یک کتاب تاریخ واقعی آفریقا، سنن و روایات شفاهی که باندازه منابع کتبی قابل اعتمادند باید مورد توجه و اهمیت قرار گیرند.

Photo © Collection Charles Raton, Paris

احمد هامپاته با: Hampaté Bé یکی از نویسندگان و رجال سیاسی کشور مالی است که از ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۰ در شورای اجرایی یونسکو عضویت داشت. او در حال حاضر سرگرم مطالعه درباره تاریخ، ادبیات، اقوام و ملل آفریقایی است و در تحقیقات خود توجه خویش را خاصه به مللی معطوف نموده که در مناطق واقع در دره رود نیجر سکونت دارند. او در عین حال بیانکنار و مدیر استیتوی علوم انسانی «هاماکو» واقع در مالی است و تاکنون مقالات و آثار فراوانی برشته تحریر درآورده که مهمترین آنها عبارتند از: امپراطوری «پول» در منطقه ماسینا؛ مذاهب سنتی آفریقا؛ کائیدارا (شرح مربوط به آیین و دستورات آشناسازی قبیله «پول» به حرفه ها و سنن خاص خود) و «سرنوشت عجیب وانگرن». این اثر برنده جایزه بزرگ ادبیات آفریقای سیاه در سال ۱۹۷۴ میلادی است.

سپار را تنها و یگانه محافظان و انتقال‌دهندگان شایسته و صلاحیتدار آن شمرد.

روایت شفاهی مکتب بزرگ زندگی است، همه جنبه‌های زندگی را دربر دارد و با همه این جنبه‌ها مربوط است. روایت شفاهی ممکن است برای کسانی که به کتب اسرار آن پی نبرده‌اند چیز دردم و برهم و مبهم بنظر آید و بیروان اندیشه دکارت را که عادت دارند تا هر چیزی را بطبقات گوناگون و مشخصی تقسیم کنند گیج و گمراه سازد. زیرا در روایت شفاهی ماده و معنی از هم جدا نیستند.

روایت شفاهی قادر است که خود را در حیطه فهم عامه مردم قرار دهد و برحسب نیروی دراکه مردم با آنها سخن بگوید و طبق استعداد های مردم چهره خود را بدانها بنمایاند. او عبارت از مذهب و در عین حال دانش، علم طبیعی، نوآموزی یک حرفه، تاریخ، سرگرمی و تفریح است و با همه جزئیات خود همیشه میتواند این امکان را برای انسان فراهم آورد که در گذشته تا وحدت اولیه و اصلی عقب بازگردد. روایت شفاهی چون براساس آشناسازی و تجربه استوار است از اینرو انسان را در کلیت آن متعبد و ملزم میسازد. بنابراین میتوان گفت که او بایجاد نوع خاصی از انسان و ساختن و پرداختن روح آفرینایی کمک کرده است.

فرهنگ آفرینایی از آنجا که با رفتار روزمره انسان و جامعه پیوند یافته است از اینرو نمیتوان آنرا موضوع مجردی شمرد و از زندگی مجزا ساخت. این فرهنگ متضمن دید خاصی از جهان یا بهتر بگوییم حضور خاصی در جهان است که بعنوان یک کل تلقی میگردد. کلی که در آن همه چیز با هم ارتباط دارند و روی همدیگر تأثیر میگذارند. چون درباره روایات، خاصه روایات مربوط بکشورهای پوشیده از جنگل، که مورد بررسی من قرا نگرفته‌اند نمیتوانم مطالبی که معتبر و قابل قبول باشد بیان کنم از اینرو نمونه‌هایی از روایات مربوط بمناطق علفزار وسیع واقع در جنوب صحرا را که در گذشته «بافور» نامیده میشد در اینجا ارائه میدهم.

روایات شفاهی «بامبارا» که مربوط به «کومو» (یکی از بزرگ ترین مکتبهای آشناسازی قبیله «مانده» از قبایل مالی) است بما میآموزد که کلام - کوما - یک نیروی بنیانی است که از «مانگالا» خدا و آفریننده همه موجودات صادر و ساطع میگردد. کلام ابزار آفرینش است و بطوریکه گاهن سرودخوان کومو (رهبان) اعلام میدارد: کلام همان چیزی است که «مانگالا» میگوید.

در اسطوره آفرینش جهان و انسان که توسط استاد تعلیم‌دهنده مکتب کومو (همیشه یک آهنگر این سمت را بعهده دارد) یکودکان ختنه شده یاد داده میشود بیان گردیده است که وقتی «مانگالا» از تنهایی به تنگ آمد و مایل شد تا یک هم‌صحبتی داشته باشد نخستین انسان «ما» را آفرید.

سابقاً داستان تکوین عالم در طی شصت و سه روز گوشه‌نشینی که به‌ختنه‌شدگان در سن ۲۱ سالگی آنها تحمیل میگردد تعلیم داده میشد و سپس مدت ۲۱ سال تمام بمطالعه و تعمق در آن سپری میگشت. در حاشیه بیسه مقدس، اقامتگاه «کومو» نخستین نفر از ختنه شدگان با آهنگی موزون سرود زیر را میخواند:

«مانگالا! مانگالا!

«مانگالا کیست؟

«مانگالا کجاست؟

و سرودخوان کومو پاسخ می‌داد:

«مانگالا نیروی بیکرانی است

«که هیچکس قادر نیست آن را در مکان و زمان جای دهد،

«نیروی غیرقابل شناخت.

ازلی و ابدی.

پس از پایان مراسم آشناسازی مبتدیان با اسرار مذهبی داستان پیدایش اولیه عالم آغاز میشد:

«در آغاز هیچ چیز وجود نداشت جز یک موجود تنها،

و آن یک خلاء زنده بود،

«که هستی‌های ممکن‌الوقوع دیگری را بالقوه و به‌حالت کمون

دربرداشت،

«زمان بی‌پایان اقامتگاه این موجود تنها بود.

«سپس او «فان» را آفرید،

«تخم شکفت‌انگیزی که شامل نه‌بخش بود.

«و نه حالت اصلی هستی را در آن دمید.

هنگامی که این تخم شکفت بیست موجود افسانه‌پس که کل عالم و کل نیروهای موجود دانش ممکن را تشکیل میدادند از آن بوجود آمد. ولی افسوس! در هیچک از این بیست مخلوق اولیه اثری از شایستگی دمخوری و هم‌صحبتی با «مانگالا» بدانگونه که خود او آن را آرزو کرده بود، مشاهده نشد.

از اینرو «مانگالا» از بدن هر یک از بیست مخلوق موجود تکه‌یی برید و آنها را باهم درآمیخت و جرقه‌یی از نفس آتشین خود در آن دمید و موجود تازه‌یی را که انسان باشد آفرید و به او «ما» نام داد که جزئی از نام خود او بود. موجود جدید بمناسبت نام خود و جرقه خدایی

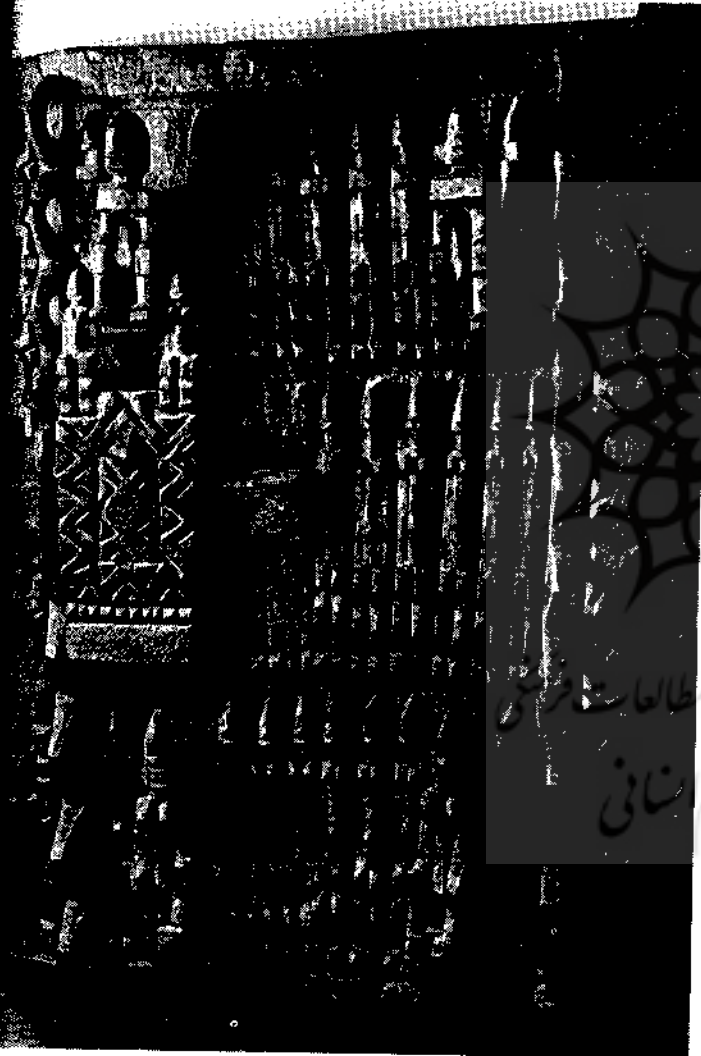
که در آن دمیده شده بود اندکی از وجود خود «مانگالا» را دربرداشت. «ما» که ترکیبی از همه موجودات و عالیترین مخزن نیروی برتری و در عین حال نقطه تلاقی همه نیروهای موجود بود یازدهی از قدرت‌خلاقه یزدانی را بعنوان میراث دریافت نمود و از موهبت‌اندیشه و بیان برخوردار گردید.

«مانگالا» بهم‌صحبتی خود «ما» قوانینی را که تمام عناصر جهان هستی براساس آنها تشکیل شده و بوجود خود ادامه میدهند آموخت، او را به‌نگهبانی عالم خود گماشت و وظیفه مراقبت از همسازی و هماهنگی جهان را بعهده وی واگذار کرد. بهمین جهت است که «ما» بودن کار بسیار دشواری است.

«ما» که بوسیله آفریننده خود با اسرار آشنا گشته بود بعدها همه اطلاعاتش را به‌نسل خود منتقل ساخت و این بمنزله آغاز زنجیر بزرگ انتقال زبانی برای آشناسازی بود که مکتب کومو (همانند مکتبهای «ناما»، «کوره» و غیره در مالی) خود را یکی از ادامه‌دهندگان آن می‌شمارد.

کلام انسانی که انعکاسی از کلام «مانگالا» است مانند آن نیروهای نهفته را بحرکت در می‌آورد، آنها را برمیانگیزد و بفعالیت وامیدارد درست همانگونه که یک انسان بمحض شنیدن نام خود از جای برمیخیزد و یا اینکه سر برمیگرداند.

کلام هم میتواند صلح و آرامش بوجود آورد و هم میتواند آن را برهم زند. کلام همچون آتش است، یک کلمه نسنجیده و غیرعقلانه ممکن است بلوایی برانگیزد همانگونه که یک قطعه چوب کوچک مشتمل ممکن است آتش‌سوزی گسترده‌یی ایجاد کند.



تصویری که در بالا مشاهده میکنید در یک انبار است که میتوان آنرا «در آفرینش جهان» نامید. مجسمه‌سازی از قبیله دوگون در کشور مالی وفادار به‌فلسفه آفرینش گیتی (فلسفه مورد اعتقاد قبیله دوگون) در این اثر دید خود را از جهان بوسیله اشکال هندسی بسیار دقیق ترسیم نموده است. و در این تصویر، چهره‌هایی که در چند ردیف صف کشیده‌اند نسلی از نخستین اجداد را که در سراسر جهان پخش و پراکنده شده‌اند نشان میدهند. قفل دو محراب این انسانهای اولیه است و دو ستون عمودی مزین بخطوط شکسته و مارپیچی که در دو سوی صفحه وسطی قفل قرار دارند نمادی از جریان آب و کلام است. دو ستون واقع در دو سوی در با تصویر لاکپشت مزین شده‌اند. در میان تمام خانواده‌های قبیله دوگون رسم است که هنگام غیبت رئیس خانواده لاکپشت جای او را بگیرد.

در آفریقا پیشه‌وران از کلام جدایی‌ناپذیرند. پیشه‌وران سنتی کار خود را با ترانه‌های مذهبی یا سخنان مذهبی موزون توأم می‌سازند و حرکات آنها بازآفرینی رمز خلقت اولیه است که با قدرت کلام پیوند دارد. از اینروست که در آفریقا گفته می‌شود: آهنگر کلام را می‌کوبد و بدان شکل میدهد، بافنده آرا می‌بافد و کفایش آرا صاف و صیقلی میکند. بافنده (تصویر سمت چپ) امانت‌دار اسرار حرفه خویش است. تجهیزات بافندگی از هشت قطعه چوب عمده تشکیل شده‌اند که چهار قطعه چوب بلند عمودی نمادی از عناصر چهارگانه خاک و آب و باد و آتش و چهار جهت اصلی و چهار قطعه چوب افقی نشانه‌ی از چهار جهت فرعی است. بافنده که در مرکز این هشت بعد مکانی جای می‌گیرد نشانه‌ی از انسان اولیه «ماآ» است. او پیش از آغاز کار باید هر یک از قطعات هشتگانه چوبی را با دست خود لمس کند و در عین حال سخنانی بزیان آورد و دعاهایی بخواند که با نیروهای حیاتی‌ی که قطعات چوبی مظهر آنها هستند مطابقت داشته باشند. حرکات پاهای او که ضمن بکار انداختن چابایی‌ها گام بالا می‌آیند و گام پایین می‌روند یادآور هماهنگی اولیه کلام خلاق است که با نزویت جهانی و قانون دوره‌های تناوبی در عالم پیوند دارد.

بنابراین روایت به «کوما» (کلام) نه تنها قدرت سازندگی می‌بخشد بلکه وظیفه دوگانه‌ی یعنی وظیفه حفاظت و ویرانگری نیز برای وی ایجاد میکند. بهمین جهت کلام بالاتر از همه عامل مهم و فعالی در جادوگری آفریقا محسوب میشود.

باید بخواطر داشت که در همه سنن آفریقایی، بطورکلی، دید مذهبی از جهان یک اصل مسلم و لازمی شمرده میشود. جهان مریسی بعنوان نشانه و شکل محسوس و مادی و یا پوسته یک عالم ناپیدا وزنده که از نیروهایی دائماً در حرکت تشکیل یافته تلقی و احساس میگردد. در بطن این وحدت گسترده جهانی همه چیز با هم پیوند یافته و بهم وابسته‌اند و رفتار انسان نسبت بخود و جهانی که «جهان کانی، گیاهی، حیوانی و جامعه انسانی» که او را در بر گرفته باید تابع قوانین و مقررات تشریفاتی و مذهبی بسیار دقیقی باشد. این قوانین و مقررات ممکن است برحسب اقوام و یا مناطق مختلف اشکال متفاوتی داشته باشند. چنین پنداشته میشد که نقض قوانین مقدس موجب بهم خوردگی تعادل نیروها میگردد که بصورت انواع گوناگونی از اختلالات تجلی می‌یابد. بهمین جهت عمل جادویی یعنی دستکاری و تنظیم نیروها هدفش بطورکلی تجدید تعادل بهم خورده و برقراری مجدد هماهنگی‌ی بود که انسان همانگونه که پیشاپیش ذکر گردید از سوی آفریننده خود به‌تکبانی آن گماشته شده بود.

در اروپا برای کلمه «جادو» همیشه مفهوم بد و نادرستی قائل شده‌اند و حال آنکه در آفریقا این کلمه بمعنای دستکاری و تنظیم نیروهاست که خود امری نه بد و نه خوب و سود و زیان آن تنها برحسب جهتی که بدان داده میشود ممکن است معلوم گردد مثلی است معروف که می‌گویند: «نه جادو و نه ثروت هیچکدام بخودی خود بد نیستند و تنها طرز استفاده از آندو است که آنها را سودمند و یا زیان‌بخش می‌سازد».

جادوی خوب یعنی جادوی آشنایان یاسرار و مرشدان آگاه هدفش تطهیر انسانها، حیوانات و اشیاء است باین منظور که نیروها نظم و ترتیب خود را بازیابند. و دراینجاست که نیروی کلام از قاطعیت برخوردار است.

ولی برای اینکه کلام کاملاً مؤثر واقع گردد لازم است بطرز موزونی بیان شود. زیرا حرکت به‌ریتیم نیازمند است و ریتیم نیز متکی برراز اعداد است. کلام باید بتولید مجدد رفت و آمد که جوهر ریتیم محسوب میشود، بپردازد.

بنابراین کلام در سرودهای مذهبی و قواعد افسونگری تجسمی از وزن و آهنگ بشمار می‌آید کلام اگر نیرویی شمرده میشود که قادر به تأثیر در روح آدمی است از آنروست که موزون بودن آن حرکاتی بوجود می‌آورد و این حرکات نیروهایی را برمی‌انگیزند و این نیروها هم روی روحها که خود نیز از قدرت تأثیر برخوردارند اثر می‌گذارند.

طبق روایات آفریقایی، کلام که نیروی تأثیر و سازندگی خود را از قدس می‌گیرد هم با حفظ هماهنگی و هم با قطع آن درانسان و دنیای دور و بر او رابطه مستقیم دارد.

بهمین جهت، بیشتر جوامعی که در آنها روایات دهان بدهان نقل میگردد دروغ را مانند یک جذام اخلاقی میدانند. در آفریقای سنتی کسیکه، بقول خود وفا نمیکند شخصیت اجتماعی، مذهبی و سری خود را از میان می‌برد. چنین فردی در واقع از خود و از جامعه قطع رابطه بنماید. مرگ وی در نظر خود او و خانواده‌اش از ادامه زندگی بهتر است.

سرودخوان «کوموویی» در «کولیکورو» واقع در کشور مالی در یکی از منظومه‌های مذهبی خود چنین سروده است:  
«کلام را خداوند درست آفریده است  
و بهتر است که درستی را درباره آن مراعات کرد  
زبانی که کلام را وارونه جلوه میدهد  
خون دروغگو را ضایع می‌سازد.»



Photo Claude Lefèvre © Ed. du Chêne, Paris

خون در اینجا نمادی از نیروی حیاتی درونی است که هماهنگی آن با دروغ بهم می‌خورد در ضرب‌المثل چینی آمده است: «کسیکه کلامش را ضایع میکند در واقع خودش را ضایع می‌سازد» کسیکه مخالف آنچه را که می‌اندیشد بزبان می‌آورد درواقع رابطه‌اش را باخودش قطع میکند. وحدت مقدس را که پرتوی از وحدت جهانی است می‌گسلد و بدینسان هم در درون و هم در اطراف خود ناهماهنگی بوجود می‌آورد.

اکنون میتوان باهویت جادویی - مذهبی و اجتماعی احترام بکلام در جوامعی که در آنها نقل احادیث - خاصه هنگامیکه کلامهای انتقالی از نیاکان و بزرگتران بارش رسیده باشند - بطور شفاهی انجام می‌گیرد بخوبی پی برد. آفریقایی سنتی، بالاتر از همه به آن چیزهایی دلچسپی دارد که آنها را از نیاکان بارش برده است. جملاتی مانند «من این نکته را از استادم آموخته‌ام»، «من آن را از پدرم بارش برده‌ام» و «این خصلت یا شیر مادر باندرون من راه یافته است» علاقه مذهبی او را بمیراثی که به او منتقل شده است بیان میکند.

امانت‌داران بزرگ این میراث زبانی هستند که «پیروان روایات و سنن» نامیده میشوند. این افراد که خاطرۀ زنده آفریقا و بهترین گواهان آن هستند کدامند؟

به‌اینگونه افراد در «بامبارا» دوما یا سومبا یعنی افراد مطلع و آگاه یا «دونی کبا» یعنی آفرینندگان دانشکس و بزبان قوم «پول» برحسب مناطق گوناگون «سیلاتیکوبی»، «گاندو» یا «چیورینکه» نام داده‌اند که همان مفهوم افراد مطلع و آگاه را در بردارند.

این افراد ممکن است با رموز و فنون یک رشته سنتی خاصی از قبیل آهنگری، بافندگی، شکار حیوانات، صید ماهی و غیره کاملاً آشنا باشند و مبتدیان را با این رموز آشنا سازند و یا امکان دارد که راجع به سنت در تمام جنبه‌های آن اطلاعات کلی داشته باشند. از اینرو دوماهایی «افراد مطلع و آگاه» آشنا بعلوم گوناگون اعم از علم آهنگری، چوپانی و بافندگی و نیز مکتبهای بزرگی برای آشنا ساختن مبتدیان یا سنت در مناطق وسیع علفزار وجود دارد که از آنجمله میتوان مکتب «نیاوروله» را در کشور مالی نام برد.

ولی اشتباه نباید کرد که سنت آفریقایی زندگی را بصورت برشهای متعدد درنمی‌آورد. در آفریقای سنتی بندرت مشاهده میشود که یک فرد مطلع و آگاه در یک رشته خاصی تخصص داشته باشد. چنین فردی غالباً در تمام رشته‌ها دست دارد. مثلاً یک پیرمرد نه تنها در رشته گیاهشناسی (آشنایی باخواص خوب و بد هر گیاه) بلکه در زمینه خاکشناسی (آشنایی با خواص زراعتی و دارویی خاکهای مختلف) آب‌شناسی، ستاره‌شناسی و روان‌شناسی نیز اطلاعاتی دارد. در آنجا علم عبارت از علم زندگی است که هرگونه اطلاعاتی در آن همیشه ممکن است موجب کاربردهای عملی گردد.

«پیروان روایات و سنن» که نگهبانی اسرار مربوط به تکوین عالم و علوم زندگی را بعهده دارند چون از نیروی حافظه شگرفی برخوردارند از اینرو غالباً ضباط و پایگان حوادث گذشته (حوادثی که از طریق روایات شفاهی نسل به نسل منتقل میشوند) و نیز وقایع معاصر بحساب می‌آیند بنابراین سرگذشتی را میتوان یک سرگذشت واقعاً آفریقایی دانست که بر گواهی بی‌بدیل آفریقاییان صلاحیتدار متکی باشد. ضرب‌المثلی هست که می‌گوید: «در غیبت هیچکس نمیتوان کلاه بر سرش نهاد».

«پیروان روایات و سنن»، بطورکلی، بوسیله قدرت استعماری که البته سعی میکرد تا سنن محلی را ریشه کن نموده و اندیشه‌های خود را جایگزین آنها سازد، اگر نکویم مورد تعقیب قرار گرفتند - دست‌کم از سرزمینهای خود رانده شدند زیرا همانگونه که در مثلها می‌گویند «نه در زمین کشت شده تخم میکارند و نه در زمین آیش داده شده». بهمین جهت است که افراد مطلع و آگاه غالباً شهرهای بزرگ را که «تو بادودوگو» یعنی شهرهای سفیدپوستان (منظور استعمارگران است) نامیده میشوند ترک کردند و به بوته‌زارها پناه بردند.

با اینهمه در کشورهای گوناگون واقع در مناطق پهناور پوشیده از علف و بی‌درخت آفریقا که «بافور» پیشین را تشکیل میدهند و نیز در جاهای دیگر هنوز افراد مطلع و آگاهی وجود دارد که به‌منتقل ساختن امانت مقدس بافرادی که بشنیدن و آموختن روایات علاقه‌مندند و با شکبایی و متانت (در اصل عمده که مورد تقاضای خدایان هستند) خود را شایسته دریافت تعالیم آنها نشان میدهند همچنان ادامه میدهند. احتمال میرود که در طول مدت ده یا پانزده سال آخرین گروه از افراد بزرگ مطلع و آگاه و سالخوردگانی که وارث شاخه‌های مختلف سنت هستند، جهان را بدرود گویند. اگر برای جمع‌آوری اظهارات و تعالیم آنها شتاب بخرج داده نشود تمامی میراث فرهنگی و معنوی ملتی با خود آنها به‌غرقاب فراموشی فرو خواهد رفت و یک نسل جوان بی‌ریشه را بحال خود رها خواهد کرد.

پیروان مطلع و آگاه روایات و سنن بیش از همه افراد دیگر پایبند احترام بواقیعت هستند. دروغ در نظر آنها نه تنها یک نقص اخلاقی شمرده میشود بلکه حکم تحریم مذهبی را دارد که نقض آن مانع از ادامه شغل آنها میگردد. این تحریم مذهبی، تا جایی که من میدانم، در تمام سنت‌های مربوط بساکنان مناطق وسیع علفزار آفریقا وجود دارد و

در میان مردم این مناطق افراد مطلع و آگاه بیش از همه خود را موظف باجرای آن میدانند. زیرا که آنها بعنوان استادان آشنا به‌رموز حرفه‌یی بزرگترین امانت‌دار کلام که عامل عمده و مؤثری در زندگی انسانها و ارواح است شمرده میشوند.

من بیک مورد در اینجا اشاره میکنم: یکی از افراد قبیله «دوگون» ساکن ناحیه «باندیاگارا» واقع در سرزمین «بیکناری» که از استادان آشنا به‌حرفه چاقوسازی و یکی از آشنایان دوران کودکی من است روزی ناگزیر شد بخاطر نجات جان زنی که در خانه وی پنهان شده بود دروغ بگوید. پس از این حادثه او به‌طییب خاطر از شغل خود دست کشید زیرا چنین می‌اندیشید که دیگر آن شرایط مذهبی که ادامه شغل را برای وی قابل قبول سازد در او وجود ندارد.

اگر پیروان روایات و سنن و یا افراد مطلع و آگاه در آفریقا بسیار محترم شمرده میشوند نخست از آفریقا است که آنها خودشان برای خود احترام قائلند. این افراد چون هرگز نباید دروغ بگویند از اینرو از نظم درونی برخوردارند. آنها افراد بسیار مرتبی هستند و بر نیروهایی که در درویشان نهفته است مسلطند. در دوروبر آنها امور نظم و ترتیب میبایند و از شدت بی‌نظمی‌ها کاسته میشود.

از این دیدگاه، میتوان اهمیتی را که آموزش سنتی آفریقا برای کف نفس قائل است بخوبی دریافت. کم‌گویی نشانه تربیت خوب و نجابت است. کودک آفریقایی از همان آغاز زندگی یاد می‌گیرد که چگونه از بروز تأثرات درونی و درد و رنج خود جلوگیری کند و همچون «ماء» انسان اولیه که نیروهای گیتی را بحالت رام و با نظم و ترتیب خاص در درون خود جای داده بود، نیروهایی را که در درویش نهفته‌اند، مهار کند. درباره یک فرد مطلع و آگاه مورد احترام و مسلط به‌نفس

آهنگر، استادکارهای آهنگری و امانتدار رموز تغییرات و تحولات در فرهنگ شفاهی آفریقا نقش عمده‌ی ایفا کرده است. طبق روایات مربوط به قبیله «بامبارا» ساکن کشور مالی، «ماآ» نخستین انسان که «ماآنگالا» آفریننده‌اش رموز آهنگری را به او آموخته دانش آهنگری را به آهنگر منتقل ساخته است. به همین جهت کلمه «فان» بزبان قبیله «بامبارا» هم بمعنای کوره آهنگری و نیز بمعنای نخمی است که تمام عالم از آن بوجود آمده است. نخبه اولیه‌ی آن که نخستین کوره مقدس آهنگری محسوب میشود. در صفحه سمت راست کودکی از قبیله دوگون (در مالی) تقریباً درحال بازی دم ساده و ابتدایی یکی از کوره‌های آهنگری را بکار میاندازد. کارگاه آهنگری نیز مانند کارگاه ذوب فلزات و کارگاه‌های دیگر برای افراد سالخورده فرصتی فراهم میآورد تا بتوانند ارزشهای فرهنگی گروه را غالباً از طریق بازی بکودکان منتقل سازند. تصویر روبرو دم آهنگری دیگری را نشان میدهد که بدست صنعتگران قبیله گابون از چوب ساخته شده و بر بالای آن سر انسان قرار دارد. در پائین عسای آهنی یکی از کنیشان ایفه واقع در نیجریه را که برای استفاده در تشریفات مذهبی ساخته شده و قسمت بالای آن با دو پرنده مزین گردیده است، مشاهده میکنید.

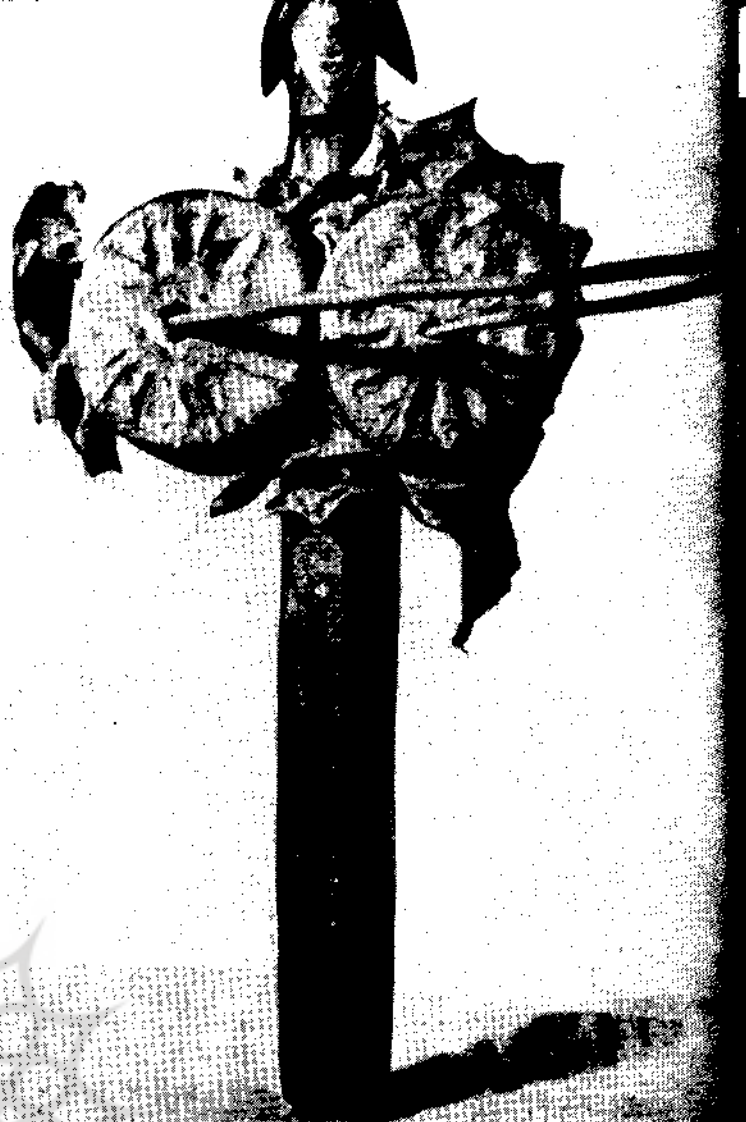


Photo André Guyon © Musée des Arts et des Traditions, Gabon

خود گفته میشود که او يك «ماآ» و یا بزبان قبیله «پول» يك «مدو» یعنی يك انسان کامل است.

پیروان آگاه روایات و سنن را که میدانند چگونه با ایجاد سرگرمی و با قراردادن خود در اختیار شنوندگان چیزی بآنها یاد دهند نباید با نوازندگان و شاعران دوره گرد، قصه گویان و سلسله جنبانان توده مردم که عموماً از طبقه «گربوها» و یا «وولوزوها» هستند اشتباه کرد. «وولوزوها» که بمعنای تحت‌اللفظی عبارت از «متولد شدگان در خانه» و یا «اسیران خانه» هستند خدمتکاران و یا خانواهایی از خدمتکاران بودند که از پیرایه نسل به نسل در یک خانواده خدمت میکردند. سنت برای آنها آزادی عمل کامل، آزادی بیان و نیز حقوق مادی قابل ملاحظه‌ای را بر روی اموال ارباب برسمیت شناخته بود. برای این گروه هیچگونه انضباطی که به محترم شمردن واقیبت و ادارشان سازد وجود ندارد و آنها، همچنانکه بعداً خواهیم دید، طبق سنت حق دارند که حتی بطرز فاجعاری واقیبت را دگرگون کنند و آنرا با شاخ و برگ بیارایند بشرط آنکه در سرگرم ساختن توده مردم و جلب توجه آنها توفیق حاصل نمایند. بطوریکه در مثلها میگویند: شاعر و نوازنده دوره گرد مجاز است که در زبان داشته باشد.

در عوض، در ذهن هیچ آفریقایی که با فرهنگ سنتی پرورش یافته این اندیشه خطور نخواهد کرد که درستی سخنان یکی از پیروان آگاه روایات و سنن را مورد تردید قرار دهد خاصه اگر موضوع عبارت از منتقل ساختن دانشی باشد که از سلسله نیاکان باورث برده شده است.

فرد مطلع و آگاه پیش از آغاز سخن، بحکم ادب، ارواح نیاکان را مخاطب قرار میدهد و از آنها استمداد میطلبد تا او از هرگونه اشتباه لفظی و یا نسیبان حافظه نجات دهند.

از پیروان خبیر روایات و سنن کسی که در يك خانواده آهنگر زاده نشده ولی با علوم مربوط به آهنگری آشنایی دارد پیش از آنکه درباره این حرفه سخن بگوید چنین اظهار میدارد: من این حرفه را مدیون فلانی و او هم مدیون فلانی و او هم مدیون فلانی ... است. او به نشانه وفاداری چپاتمه میزند و فوک آرنج راست را بزمین تکیه داده و ساعد خود را راست نگه میدارد تا نسبت به نیای آهنگران مراسم شتایش بعمل آورد. بهر حال اشاره بسلسله نیاکان که خود «دوما» نیز حلقه‌یی از آن بشمار میآید همیشه وجود دارد.

زنجیر انتقال در تمام شاخه‌های دانش سنتی از اهمیت اساسی برخوردار است. اگر انتقال مرتب وجود نداشته باشد سحر و جادویی وجود نخواهد داشت و نقل مطالب تنها جنبه مذاکره و قصه گویی بخود خواهد گرفت. در اینصورت کلام تأثیر خود را از دست میدهد. چنین فرض میشود که کلام در صورتیکه از طریق زنجیر منتقل گردد از همان زمان انتقال اولیه نیرویی را با خود حمل میکند که آنرا مؤثرتر و قاطع‌تر میسازد.

همین مفهوم احترام بزنجیر انتقال سبب میگردد تا يك فرد آفریقایی که تحت تأثیر هیچگونه فرهنگ بیگانه‌یی قرار نگرفته گرایش پیدا کند باینکه داستانی را بکلم حافظه شگرف خود - حافظه بی‌سوادان - بدانگونه که شنیده است نقل کند. و اگر کسی گفته او را رد نماید تنها جوابی که به او میدهد اینست: فلانکس اینرا چنین بمن یاد داده است. و همیشه از منبع خود نام میبرد.

علاوه بر ارزش اخلاقی خاص پیروان خبیر روایات و سنن و علاقه مندی این گروه بیک «زنجیر انتقال»، کنترل دائمی قدما نیز که این گروه را در بر گرفته‌اند و بر آنچه توسط آنها منتقل میشود هشیارانه نظارت میکنند و روی کمترین اشتباه آنها انگشت میگذارند، تضمین دیگری در مورد درستی مطالب انتقالی برای آنها فراهم میآورد.

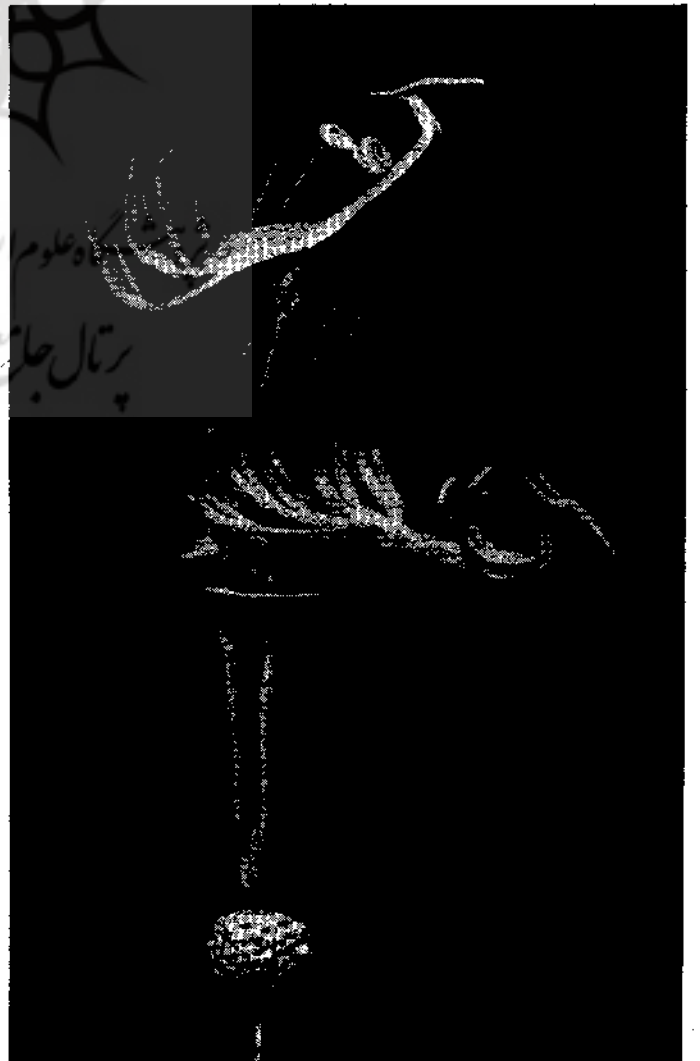


Photo © André Held, Lausanne, Suisse

آموزش سنتی خاصه وقتی مربوط بدانسی است که آشنایی با رموز آن با آیین و دستورات ویژه‌ی انجام میگردد با تجربه رابطه دارد و جزء مکملی از زندگی بشمار میاید. بهمین جهت پژوهشگر اروپایی یا آفریقایی که مایل است بحقایق مذهبی آفریقایی آشناتر شود مجبور است که همیشه در حاشیه موضوع باقی بماند مگر اینکه آیین و دستورات آشناسازی مطابق با آنها را تجربه کند و اصول و قواعد آنها را بدیدد و این خود دست کم مستلزم آشنایی با زبان است. زیرا نکاتی وجود دارند که به بیان در نمیآیند بلکه باید از طریق تجربه و عملا آنها را فراگرفت.

منابع دستی سنتی ابزارهای مهمی برای حمل و نقل روایات شفاهی محسوب میشوند. در جوامع سنتی آفریقا، فعالیت‌های بشری خاصه فعالیت‌هایی که روی ماده تأثیر میگذاشتند و آنها تغییر شکل میدادند غالباً یک جنبه مقدس یا سری داشتند. زیرا هر چیزی یک موجود زنده تلقی میگشت. هر یک از مشاغل صنعتگری با یک دانش سری و محرمانه که از یک الهام اولیه سرچشمه میگرفت و نسل به نسل منتقل میگشت پیوند داشت. صنعتگران سنتی ضمن انجام کار سرودهای مذهبی زمزمه میکنند و سخنان موزون مذهبی بزبان میآوردند و حرکات آنها یک زبان تلقی میگردد. در واقع، حرکات مربوط به صنعتی، در مجموعه‌ی از علائم رمزی خاص آن بازآفرینی رمز خلقت اولیه است که، همانگونه که قبلاً بیان شد با قدرت کلام بستگی دارد.

آهنگر کلام را میکوبد و بدان شکل میدهد،  
دباغنده آنها میبافد،  
گفافی آنها صاف و صیقلی میکند.

دانش آهنگر باید بخش وسیعی از زندگی را دربرگیرد. آهنگر در آشنایی با سرشار از شهرت برخوردار است و چه درستی وی در اسرار آتش و آهن او را یگانه فرد شایسته برای ختنه کردن ساخته است و همانگونه که قبلاً بیان شد «استاد بزرگ آشنا بفن چاقوسازی» در مکتب آشناسازی «کومو» همیشه یک آهنگر است.  
آهنگر مذاکره که هم استخراج کننده و هم گدازنده فلز است در دانش از همه پیشرفته تر است. آهنگر ریخته گر علاوه بر همه اطلاعات خود، درباره «فرزندان بطن زمین» (فلزشناسی) و اسرار بوت‌تزارها و گیاهان نیز از دانش کاملی برخوردار است. در واقع، او میدانند که زمینی را که دربرگیرنده فلز خاص است چه نوع گیاهی میبوشاند و تنها با بررسی گیاهان و سنگ‌یزه‌ها میتواند بوجود رگه طلا در درون زمین بی‌برد.  
میتوان گفت که حرفه یا شغل سنتی شکل خاص از هر موجود انسانی میسازد. و همه اختلاف میان آموزش جدید و روایات شفاهی در همین نکته نهفته است. آنچه در مدارس غرب آموخته میشود تا هر اندازه هم که مفید باشد، همیشه مورد تجربه و عمل قرار نمیگیرد و حال آنکه دانش بارش برده شده از روایات شفاهی در تمامیت موجود تجسم مییابد. ابزار حرفه بکلمات مقدس شکل مادی میبخشد و تماس مبتدی با حرفه او را مجبور میسازد تا در هر حسی کلام را بمورد عمل واجرا درآورد. بهمین جهت است که روایات شفاهی را در مجموع آن نمیتوان تنها در انتقال روایات و یا برخی از دانش‌ها خلاصه کرد بلکه باید آنها ایجادکننده و شکل‌دهنده نوع خاصی از انسان شمرد. میتوان گفت که تمدنهای گوناگونی وجود دارند از قبیل تمدن آهنگران، تمدن نساجان، تمدن چوپانان و غیره.

اگر چه علوم سری از مختصات «استادان آشنا بحرفه چاقوسازی» و سراینده گان سرودهای مذهبی شمرده میشوند در عوض موسیقی، اشعار غنایی و قصص که بسرگرمیهای توده مردم روح می‌بخشد و گاهی تاریخ هم در قلمرو صلاحیت نوازندگان و شاعران دوره گرد یا وابسته بیک خانواده قرار دارند. غالباً بغلط چنین پنداشته میشود که اینان یگانه پیروان ممکن روایات و سنن قدیمی هستند. این افراد چه کسانی هستند؟ این افراد به سه گروه تقسیم میشوند: گروه اول نوازندگان، گروه دوم سفیران و ندیمان پادشاه و گروه سوم نسب‌نویسان، مورخان و شاعران و یا افرادی دارای این هر سه عنوان هستند. افراد گروه سوم هم قصه میگویند و هم سفرهای دور و درازی میبردارند.  
سنن، وضع اجتماعی خاصی باین گروه بخشیده است. این گروه، برخلاف نجای، در سخن گفتن از آزادی بسیاری برخوردارند و حق دارند که الفاظ بشیرمانه‌ی بزبان آورنده آنها میتوانند خود را افراد خودخواه، بی‌ملاحظه و حتی وقیح نشان دهند و گاه درباره جدی ترین و یا معدستترین موضوعات بشوخی بپردازند بی آنکه اینکار برای آنها مهم شمرده شود. آنها به وقار و رعایت مطلق واقعیت پایبند نیستند، ممکن است گاه به پروا دروغ بگویند و هیچکس مجاز نیست که در این مورد نسبت به آنها کینه نشان دهد. ضرب‌المثلی هست که میگوید: «این سخنی است که «دیلی» آنرا گفته است، بنابراین نمیتوان آنرا یک حقیقت واقعی دانست ولی ما آنرا همانگونه که هست قبول میکنیم». این ضرب‌المثل بخوبی نشان میدهد که چگونه سنن، بدون آنکه گول «دیلی‌ها» را بخورد، سخنان ساختگی آنها را که باز به قول همین ضرب‌المثل «دهان‌باده‌ی» دارند میپذیرد.

جامعه آفریقا چون اساساً بر پایه گفت‌ووشنود میان افراد و بر اساس بحث و گفتگو میان جوامع و یا اقوام گوناگون استوار است از اینرو «دیلی‌ها» یعنی شاعران و نوازندگان دوره گرد از عوامل فعال و طبیعی این مبادلات بشمار میآیند. این افراد چون مجازند که باصطلاح «دوربان در دهان» داشته باشند از اینرو میتوانند قول خود را افکار کنند، بی آنکه مورد بغض و کینه قرار گیرند و حال آنکه اینکار برای نجای، از آنرو که نمیتوانند بطور ناگهانی از قول و یا تصمیم خود بازگردند، مقدور نیست. گاه برای شاعران و نوازندگان دوره گرد اتفاق میافتد که برای اصلاح وضع و یا حفظ آبروی اشخاص شریف مسئولیت خطایی را که خود مرتکب آن نگشته‌اند بعهده گیرند.

«دیلی» که نام این گروه بزبان بامبارایی است «خون» معنی میدهد. زیرا آنها مانند خون در جسم جامعه جریان مییابند و میتوانند با کاهش و یا تشدید اختلافات جامعه بوسیله سخنان و ترانه‌های خود به بیماری یا بهبود آن کمک کنند.

نکته‌ی که لازم به یادآوری است اینستکه در اینجا صحبت از مشخصات کلی شاعران و نوازندگان دوره گرد است و باید دانست که همه آنها لزوماً آدمهای بی‌عیا و گستاخی نیستند، بلکه در میان آنها افرادی وجود دارند که «دیلی» - شاه نامیده میشوند. این افراد از لحاظ شجاعت، فضیلت، سنجایی اخلاقی و خرد کمتر از نجای نیستند و از حقوقی که رسم و سنن بر آنها اعطاء نموده است هرگز سوءاستفاده نمیکنند.

«دیلی‌ها» در تمام جنگها در کنار اربابان خود شرکت می‌جستند و با یادآوری خاطره نیاکان و اعمال دلیرانه پدران آنها غیرت و حس شجاعت آنها را تحریک میکنند. زیرا یادآوری نام نیاکان تأثیر بسیار شگرفی در یک فرد آفریقایی دارد. حتی امروزه برای اینکه یک آفریقایی را مورد احترام و ستایش قرار دهند نام اجداد وی را تکرار میکنند. رمز تسلط و نفوذ «دیلی‌ها» را پروری نجای باید در شناختی که آنها از اجداد و تاریخ خانواده نجای دارند، جست. برخی از آنها در این شناخت از تخصص واقعی برخوردارند. این طبقه از «دیلی‌ها» غالباً بیخ خانواده‌ی تعلق ندارند و برای دست‌یابی باطلاعات تاریخی بسیار گسترده در تمام نقاط کشور را زیر پا میگذازند.

مشاهده شده است که چگونه «دیلی‌های» شجره‌نویس که در فراگیری تاریخ خانواده‌ها از تخصص و حافظه بسیار نیرومندی برخوردارند بطرز کاملاً طبیعی توانسته‌اند در واقع ضباط و بایکگان جامعه آفریقایی و گاه مورخان بزرگی باشند. ولی باید بخاطر داشت که آنها یگانه افرادی نیستند که از چنین اطلاعاتی برخوردارند. پس «دیلی‌های» مورخ را دقیقاً میتوان افراد سنت‌گرای نامید با این استثناء که سنت‌گرای آنها شامل یک شاخه صرفاً تاریخی سنن و روایات است که شاخه‌های بسیار دیگری را نیز در بردارد.

«دیلی» بدنیا آمدن لزوماً از «دیلی» یک مورخ نمی‌سازد ولی در او برای این شغل آمادگی بوجود میآورد. و نیز بعید است که از وی یک فرد مطلع و آگاه و یک دانشمند در موضوعات سنتی بسازد. بطور کلی، طبقه «دیلی» از قلمروهایی که سکوت، خویشتن‌داری و تسلط بر کلام را ایجاب میکنند و زود بدانها با تشریفات و رعایت دستورات خاصی امکان‌پذیر است، بسیار فاصله دارد.

بااینجه امکان قرار گرفتن در ردیف افراد مطلع و آگاه برای آنها نیز مانند هر کس دیگری وجود دارد. همانگونه که یک فرد سنت‌گرای مطلع و آگاه بمعنای واقعی کلمه میتواند یک شجره‌نویس و مورخ بزرگی باشد یک «دیلی» نیز مانند هر یک از اعضای طبقات مختلف اجتماعی میتواند بصورت یک فرد سنت‌گرای مطلع و آگاه درآید بشرط اینکه استعداد آنها داشته باشد و نیز تعالیم و دستورات خاص مربوط بهریک از سنن را «بااستثنای تعالیم و دستورات خاص آشناسازی مربوط ب مکتب کومو» که برای وی ممنوع است» که برای آشنایی با رموز کار بوی داده میشود، عملاً انجام دهد.

شاعر و نوازنده دوره گردی که در عین حال یک فرد سنت‌گرای مطلع و آگاهی است منبع طلاعات کاملاً قابل اعتمادی را تشکیل میدهد زیرا آگاه و محرم راز بودن او ارزش اخلاقی والایی به او می‌بخشد و او را بخودداری از دروغ مکلف میسازد. او بصورت یک انسان دیگری درمیآید، بصورت یک «دیلی» - شاه» که پیشاپیش از آن سخن پیمان آمد؛ فردی که بخاطر عقل و خرد و اطلاعاتش مورد مشورت قرار میگردد و در عین حال که میدانند چگونه دیگران را سرگرم سازد از حقوقی که سنن برای وی قائل شده است هرگز سوء استفاده نمیکنند، بطور کلی، با اقامت همیشگی در روستا نمیتوان بصورت یک سنت‌گرای مطلع و آگاه درآمد. کسیکه سفر میکند بطرق و شیوه‌های آشناسازی دیگری پی میبرد و آنها را مورد تجربه قرار میدهد، وجوه متشابه و متمایز آنها را در مییابد و بر وسعت دامنه فهم و ادراک خود میافزاید. از هر جایی که می‌گذرد در گرده‌هایی‌ها شرکت میجوید، بداستانها تاریخی گوش میکند، نزد هر یک از منتقل کنندگان سنن که در کار آشناسازی و یا شجره‌شناسی مهارت دارند درنگ مینماید و بدینسان با تاریخ و سنن کشورهایی که از آنها عبور میکند تماس مییابد.

میتوان گفت کسی که بصورت يك سنت‌گرای آگاهی درآمده فردی بوده که در تمام عمر خود همیشه به پژوهش و پرس و جو پرداخته است و چنین فردی هرگز هم از این کار دست‌برنخواهد داشت. آفریقاییان ساکن مناطق وسیع پوشیده از علف، بسیار بمسافرت میرداختند و نتیجه‌ایکه از این سفرها بیار می‌آمد تبادل و جریان دانش بود. بهمین جهت است که خاطره تاریخی دسته‌جمعی در قاره آفریقا بندرت بیک سرزمین تنها محدود شده بلکه با دودمانها و اقوامی که در سرزمین قاره بمهاجرت دست زده‌اند پیوند یافته است.

کاروان‌های بمهاجرتی از هر طرف دریگ سرزمین رفت‌وآمد می‌کردند و برای این کار از شبکه راههای خاصی که بطور سنتی مورد حفظ و حمایت خدایان و شاهان قرار داشتند استفاده مینمودند تا از هرگونه حمله و چپاول زردان و غارتگران در امان باشند. چه در غیر اینصورت خود را در معرض تاخت و تاز آنها قرار میدادند و یا اینکه ممکن بود ندانسته بیک از مقدسات محلی بی‌حرمتی کنند و بابت عواقب شوم آن بهای بسیار سنگینی بپردازند. مسافران وقتی بیک سرزمین ناشناخته قدم میگذاشتند، باصطلاح «سرشان را بیک آدم معتبر و صاحب نفوذ می‌سپردند» و او ضامن جان آنها میشد زیرا «دست‌زدن بمهمان کسی بمنزله دست‌زدن بخود میزبان بوده».

خود شجره‌شناس الزاماً همیشه يك مسافر بزرگی است. از جمله آنها «مولوم گائولو» بزرگترین شجره‌شناس را میتوان نام برد که در گذشته مزیت آشنایی با وی نصیب من شده بود. او شجره همه افراد قبیله «پول» را که ساکن سنگال هستند در اختیار خود داشت و وقتی بعلت گبرسن دیگر نتوانست سفر کند پسر خود «محمد مولوم» را فرستاد تا در خانواده‌های «پول» که با حاج عمر در سرتاسر سودان (مالی) بمهاجرت پرداخته بودند به تحقیقات وی ادامه دهد. در زمانی که من با «مولوم گائولو» آشنا شدم او توانسته بود تاریخ گذشته تقریباً چهل نسل را جمع‌آوری و در خاطر خود نگهداری کند.

عادت وی براین بود که در تمام مراسم مربوط بغسل تعمید و تشییع جنازه در خانواده‌های معتبر حاضر میشد تا چگونگی تولد و درگذشت اشخاص را ثبت کند و آنرا به‌یرونده‌یی که در حافظه شگفت‌انگیزش نگهداری میشد بیفزاید. از اینرو او میتواند بفرمودی از قبیله «پول» بگوید: «تو فرزند فلانی هستی که او فلانکس زاده شده و او هم از فلانی که اولاد فلانکس و در فلان‌جا و برای فلان علت فوت کرده و در فلان‌جا بخاک سپرده شده بدنیا آمده است». یا اینکه می‌توانست بگوید: «فلانی در فلان روز و فلان ساعت توسط فلان «رابط» غسل تعمید داده شده است...». بی‌شک همه این اطلاعات دهان بدهان از نسلی به‌نسل دیگر منتقل میشد (و هنوز هم بدینگونه منتقل میگردد) و تنها در حافظه شجره‌شناسی ثبت میگشت درباره آنچه حافظه يك فرد «بیسوا» ممکن است در خود ذخیره سازد هیچگونه تصویری نمیتوان داشت. داستانی که توسط چنین فردی تنها یکبار شنیده میشود همچون صدایی که بر صفحه گرامافون ضبط گردد در حافظه او ثبت میگردد و هر وقت که حافظه بخواهد دوباره میتوان آنرا از نخستین تا آخرین کلمه بیاد آورد.

«مولوم گائولو» در حدود سال ۱۹۶۸ در سن ۱۰۵ سالگی درگذشت. پسر وی «محمد گائولو» که او هم يك فرد بیسوادی است و اکنون پنجاه سال دارد در مالی بسر میرد کارهای پدر را با همان وسایل صرفاً زبانی دنبال مینماید.

«و اباب گائولو» معاصر «محمد گائولو» که او هم هنوز زنده است بنویه خود پژوهشی را درباره دو قوم «پول» و «توکولور» در چاد و کامرون تا کشور زئیر آغاز کرده است تا بتواند راجع به شجره و تاریخ خانوادگی‌هایی که در این کشورها بمهاجرت پرداخته‌اند اطلاعاتی بدست آورد. در آفریقا هنوز هم هر فردی تا حدی نسب‌شناسی است و قادر است نسلهای بسیاری را در شجره خانوادگی خود بطور متوالی نام ببرد. زیرا در غیر اینصورت بعنوان يك فرد فاقد «شناسنامه» تلقی میگردد. سابق‌براین، در مالی کسی وجود نداشت که دست کم ده تا دوازده نسل از اجداد خود را نشناسد.

ولی امروزه بزرگترین مسئله‌یی که آفریقایی سنتی با آن روبروست گسستگی زنجیر انتقال است. اکنون مراسم آشناسازی از شهرهای بزرگ رخت بر بسته و به‌بوته‌زارها پناه برده است و در بوته‌زارها، افراد سالخورده بعلت گشش شهرهای بزرگ و نیازمندیهای جدیدی روز بروز تعداد کمتری از نوآموزان رام و مطیع را که گوش شنوایی برای دریافت دانش آنها داشته باشند میتوانند در اطراف خود جمع کنند.

از اینرو ما اکنون در مورد آنچه مربوط به سنتها و روایات شفاهی است خود را در برابر واپسین سنن نسل امانت‌داران بزرگ مشاهده میکنیم: بهمین جهت است که گوشش برای جمع‌آوری آنها در طی ده یا پانزده سال آینده باید گسترش بیشتری یابد. زیرا پس از آن، آخرین آثار مهم زنده فرهنگ آفریقا و همراه با آن گنجینه‌های بی‌نظیر يك آموزش خاص که دارای جنبه‌های مادی و روانشناسی و معنوی است راه زوال خواهند پیمود: آموزشی که براساس حس وحدت زندگی استوار است و سرچشمه آن در میان ظلمت زمان ناپدید گشته است.

احمد هامپاها با



Photo Naud © A.A.A. Photo, Paris

این شاعر و نوازنده دوره‌گرد آفریقایی به‌راهی «کورا» که یکی از سازهای سنتی قبایل «مالینکه» محسوب میشود داستانی را با آواز میخواند. داستان‌های شاعران و نوازندگان دوره‌گرد برای انتقال سنتها و روایات شفاهی این میراث گوشها که جوهر تاریخ آفریقا را تشکیل میدهند وسیله مهمی شمرده میشود. ولی آنها برخلاف سنتس آفریقاییان آگاه که تجسمی از شکوه کلام بشمار می‌آیند هنرمندان خلقی و مورد پسند عامه مردم‌اند. این گروه که هم قصبه‌گو و هم شاعر و نوازنده‌اند در سخن‌گفتن از آرزاهایی برخوردارند که استفاده از آن برای پیروان آگاه سنن و روایات اکیدا ممنوع است.